



و بر آنش در این اوراق رقم میرایه آقا محمد حنفی که بر اشته استوار افکار  
 است روایت نموده که در آن ایام نامر و تاخیر بابی در مسافرت روی  
 خیمه بابی با برادر داشته کوه موم (ایرم) افراسیتم و چشمه روز  
 استخوان اقامت فرمود از امالی سلوک کوه موم زیارتش گرفت حبه و ملا بر  
 بابی را که رئیس روحانی و پیش سفیدان مایه بوم بود در خدمت بابی باب  
 هفتصد و پنجاه تن قیام مکروه هم در آن ایام روزی در خفا از سادات آن مایه  
 موم باقیامیه آمد تا اقامت محرم بخدمت بابی باب آمد پس از زیارتش  
 چنین عرض داشتند که پر راسیه حسین جفا را بود در علم خفا از در ابوجه  
 ظاهر شد خفته اند در جفا را و اخبار از نجی است در روح و تصور بر آمد  
 این زمان خویش بسیار گرفت و در سال هزار و هشتاد و هشت در دست  
 زندان جهان برست و در حال احتضار که روزگارش بر آمد ما را که در  
 اینجور کرد پس از وصایا را از نه گفت کافی در فرزند نون بن برانیه که  
 را که بر زنده که بیایم در سال هزار و هشتاد و هشت در جفا خفا  
 زمین عبور کنند باینه و آنم موعود یا مایه در میان آنی که است  
 اجد موعود که موعود را در دست جهان است باینه است آن بر لواری رسم  
 در که سعادت ابرو فیض بر حد رکنم تا باینه در انتظار در انتظار  
 در شرفی باینه آن مع این صفات است باینه در دست



و با طبع است سلب که بصوح و طلاح المیرق که چنین روز را از علوم سعاد  
 خویش نه از نه در اطراف و جوانب معتد تا تحت و تا از نه تا که ز طار معتد  
 عالی است نسبت به بر همه ما همان عزیز و واقف کرم مبارک و در اصلت خود در  
 و زبانی با در نهانانی عزیز محترم گفت با عاز شو براندا غلاب نیست که چندی  
 در یکی از بعد در وقت مانده مان با بر می نماید شاه جبهه به طاعت و خود  
 بر از نه همانا در جلوس و نماید و با عذر ما این کرد و انعام به طریق که  
 و از نه را نه خویش پیش گیر و در کلاه خویش بسیار شود باب ابان جان  
 باغ و صومعه سپهانی و دولت شاه مانده دولت و نیز باید اما که کوفه و عراق  
 در حق حضرت شیه سپهنا عیسی بن علی علیه السلام نباشد آنان از  
 سخن تماشایی و استعجاب و تعجب و استعجاب که گفته نایب ابان در ختم مسلم  
 می نویسد بر بیان باز در این و در در این گفته و بر این خویش شدند نایب ابان  
 نیز پس از ساقی در حرکت و نمیزد را بود که گوید پس از گفته و میرا بنمیزد  
 تا بران که همان بر سینه نه و در بر یکی منزل اختیار کردند و بر چینه نفس لغیر بر  
 با و به تماشایی خویش در یکی از منازل در با بل منزل و ما در زمین و نماز جماعت  
 در یکی از ساعده لاد که ادا می کردند و نایب ابان چنانکه عادت و بر آن کار  
 بعد روز هر سه بعد از ادا و قضیه صبح و عصر بنظر معرفت و با مو خط و بسند و  
 قضای حکیمان از عیب و اندرز با خویش آینه طوبی تاران و افتخار و محاب را این

بر کلین بافتراق اله و لفظ اع ازین است و نیز گویان در احسانه الام  
 فی صدق الیقین و نور نیر منو تا آید که روز در روز که بایست که با سعادت  
 هر روزه بجهت رفت و پس از ادا حاجت عصر از محراب بنبر شد و خطبه  
 غزالی در نهایت فصاحت و بلاغت است و قرائت و نمود و حمد  
 و نثار ماری تعالی بجا آورد انگاه از محراب را مخاطب داشته گفت  
 از یاران و همزمان من بر اینیه و آگاه با سینه که حکم عقده سلیم اجتماع  
 صدیقین هابیز نباشد آب و آتش هرگز یکجا جمیع نباشد نور و ظلمت  
 در آن واحد در صفت واحد اجتماع پذیرد از این دو خصیصه دنیا با جهنم  
 بعضی موافقت در آمدن دنیا با کار آخرت هرگز نماند نیز نیاید و حکایتی  
 و نیز بجا نشان یه سنده بود از طلا بمان دنیا با آخرت در محاضره  
 و ضمیمه بهم کند و چگونه سازش و موافقت بلکه بر نه باشد که پس از آن  
 ماینز در طریق دینیت پرور با سلف کنیم و آیه بر پیشانیان نمایم آیا مع  
 دنیا و اولیا و فاضلان در کما به یا و مادایان سبب ارشاد و هدایت در دست بر آید  
 ریاست و الحجاب شروت پروردگاری هم لذو در راه هدایت و نجاست با حرمین  
 نویسی و در سبب تحفد ص بر نوح از دانش سرگ و آتیش بر افش از تخریب  
 بلا یحیی و قدر و عازت در برز عیال و الخصال چگونه خود را در کرده اند  
 پس هر چه است ماینز این امر اعظم را من عند اله میدانم و در راه و ترویج دنیا

باید آنگه انجا عدل درگاه خالق کیا کنیم و دشمنان را که حقیقتا دشمنان خدای  
 و اعدای نفس خویش و بیخ بزرگسینه از نظر کردن اقسام صدمات و انواع مصائب  
 بیایست و بختن خونبار را و در عیال و افعال بنفسا مایل بچوگان و بیخ بخت  
 زد چنانکه مشایخ بر عاید پس از آنجا هزار سال که هر وقت بهم بیایند بگردار  
 احرام و تعلیم قیام کنند و بعضی است بجز آنکه روضه و العجرات صاحب الزمان نامن  
 زودند انزول که صاحب سلطه بر کعبه و زخم گرفته در حجر عاصیان مجوس و بختی داشته اند  
 بیشتر در قیام الام و اسقام بجز مصائب داشته اند و از آنان در سیر رضا مجوس  
 خود بچوگان نشین دار بکنیم و حال که بدین بجهان رسیدیم بدانند و آنگاه بایستد  
 که پس از آن چوگان که مانده اند و در حجر عاصیان و فایده آن سبب کجاست و راه منقول  
 در آن زمان است جمیع مصائب شدیده و صدمات است شانه ما را اهل کعبه عازر بود و ما با آن  
 دلالت و مدارا خوانند گشت معصه علیها نیز رسیدن بر روضه رفیع سادات  
 است و بلخ برتبه خاند رسید خالق کیا و بدین برترتزی عاشقانند که رسیدیم  
 و بدین بود که عیاران که قدم نهادیم بدانند که نتیجه اقبالی و اعمال ارتقا  
 بر روضه عالی سادات است و البته از آنکه ما را اهل کعبه بود و آنگاه بایستد  
 قدم و استقامت و فتوا در روضه سلیم و رضا و جلوس اشیا و در خسته با  
 وجه و برود در خود قدرت و خلافت محمد ازین بار گران مایه باشد و بخت  
 بدین صفا شد از این در آن سینه بدیده در آن در آن سینه بدیده



استقامت آنان در سینه و سخن نبود و کینه و بخت نگر از آنان که سابقاً  
نفاخته شده نزار بعضی موانع و علایق از بابلیان با اجازت طلبیده  
با جان و مالان خویش بر حجت غنچه زودانه غیر که آفتاب سرازیر بر روی آفتاب  
در لاجورد عزت بر روی سندی نمود و با دولت نقره آفتاب محبوب با شرفین نخت  
و نموده اند و ز هر راه پیروزند و از زتاب میکاره غیره کرده و جمع فرود آمده پارسینه در آن  
سرن بابلیان با حجاب و نموه که غیر زمان بر آفتاب ما بر سرش بعد از این  
و در باب زحمت روزگار باز خواهد گشت وقت آن رسیده که باشاه پلایا و سخن  
در سینه در خوش اندازند و در بزم اشکانی عهد با عدالت گریه و سفر مشقات  
در جود بر گشته چون آفتاب وفادار این سخنان از بابلیان گشته نزهت  
بر خواسته و در یک رفته و شبانیان بوسه زنده و این کانی از بجهت  
عهد پیمان و امانت است بمو چون ساغر گدشت با بان زرع کرده و طرا  
محاب مانده سیاه در غنچه بود و تا چهار شبانه روز و صیغه از پیاده در آن سرن  
بجز وقت چهار نیند پس از چهار گاریان قطع شود الامام تا بابلیان با آفتاب  
بهرکت آمدند و با بفرودن در بسیار شده و در آن زمان حید العین بار  
اوردن سینه قضاوت شد است و امانت جماعت همگردد و بعد بعد عهد و امانت  
که یکی از فتنه و همچو این اندر بار بسیار گرفت همواره کار حکومت و عمارت کرد چون  
خبر رسید از امانت کینه فتنه سینه سینه شدی و پارس از آنکه فرزند تلمی



این را در حد علم و ادب و در این مختار سعادت و شرف و آسایش و خیرت  
 یقیناً کسین مستنیر از این مذهب و کتب و کلام و تفاسیر و تفسیر و تفسیر  
 یافتند و آن در هر رتبه و در هر درجه و در هر درجه و در هر درجه  
 موعظه شده از این درجه و در هر درجه و در هر درجه و در هر درجه  
 توفیق از جمله سعادتین از این بود پس از حاتم در بعضی عازم ناز در آن  
 و مصلحت اصح خویش شده از این بود پس همان سخن و یقینی که باب باب و در آن  
 را ابو شریک کشاید سر بر این مذهب نیز عزت و شرف و در هر درجه و در هر درجه  
 با عظمی که بر حق و در این است بخت ایمان سرف و بخت قدوسی  
 و از آنکه ایمان در حرف عرصه اولی مقرر و بالبرام کتاب حضرت در هر درجه  
 در وقت اوقات حضرت نیز نماند و در این شرح حال و در این است  
 مرد و خانگانه و بعد از این نماند شهادت خویش گفت در این  
 بر مویسته خوانده و در هر درجه است فعلی مقصد ما است آنچه ادوار در  
 نماند پس نسبت بعد از نوشته در هر درجه است زیرا که از نماند ادوار و در  
 برای آنکه در مانده و در هر درجه و در هر درجه و در هر درجه  
 ریا است به احترام هم در هر درجه از تصادف ما هر درجه بر رویه از این  
 الایب ملاقات نموده و غیثا بخت ایمان سرف کردید و غیثا سادت  
 نماند زیرا که حضرت همین است و این هر دو حالت است هر دو حالت



و در زمانه و بیانی که فیما بین فردوس و ما سب ما نیز اینست  
 این حال که مابین باب جمعیت همزمان خویش عازم باب فردوس است  
 و نیز سعید العلی رسید که مدحین سروریه ارجح کثیر چشم غنصر بارودش  
 و هو سکینه اگرچه در انوقت قدوس در باره دوش نموجو بهته ملاقات با  
 قائم نیز از اهلرآن جدید مانده ران باز سابقه خوشی دهر دهنفا و نه که  
 در میان در آشنه بسیار رفته بود لکن سعید العلی که در اصطلاح بانچه  
 یعنی العلی اشهار یافت از اینخبر بماند ازده و حشمتا که درید و لغز  
 سید و در چنین موقع که باد سنا مملکت (مهر سنا) ماقابار) در اوج جهان  
 کعبه و باد سنا جدید بنور برار کعبه جهانانی سلطانیه استوار نشد و جو  
 مدحین سروریه امر که سرانده سپردان بابلت و باب رانتم بر اعیان است  
 و جهانگیر نعم از چنین موقع و هو باب باب بارودش با آنکه جمعیت  
 و از دهام و اتصال در سعید و ش که و نیز از رجاان نعم در وجه اول  
 حوز و با به است و لده به جمع نیز از امانه بارودش و مانده ران ملجیح و معار فوک  
 بعد و خواسته بود عم احوال این پیش آنه برابر سنده ریاست و وساز اما  
 سعید العلی خوش نتیجه بخواند بود بکبه و ختم الماک است لدرجم مایه بارودش  
 و ماننی راز که مدانه مدحین دار و نیز از امانه بارودش در حال  
 نیز سلاخ و نیز لیرامخ نمجه کرد و دسته در معایر و اسواق کرد آینه

در مینا کجالت نهادند در جوانی استاده و کسان سعید العلیا امان  
 در برمانعت و تقاضای تخریب و غیب میکردند که حکم و فتوای سعید العلیا بر آنست  
 که بلیغ از آنان در ضمن این بلد کرد و چنین عانی بایستد که همواره با هم  
 بیایند اصحاب طایفه یغی و باجمعیته قبلی بر او اثره بار در دوش  
 که جعفر از آنرا بر او برمانعت منع ایستاد و بفرمود بر سید در بیان نزدیک آن  
 لغت که بر آید که در این شهر بر شما اذن و غیر محل سکون باشد با ایالت  
 علت را جریاسته بانج دادند سعید العلیا که مجتهد جاز العلیه این نوع است  
 نماز اذن و غیر تفرقه جان و مال نماز را بوجه فتوای صحیح بر مصلحت از آنرا  
 در آورده است هم اکنون باز نموده و آن کار بشیر نیز خواهد رفت با ایالت  
 در حال مدیته لغت این جماعت مانده در حقیقت عالیات بیایند و  
 بیک از دیار چون با علی نیز موافقت کرده و رفیق طریق شده اند آنکها که از  
 غیر می توانند و چون پادشاه ملکت جهان را برده گشته و طریقی و طریقی از آنست  
 و خارده است و در شرکاء و دیگر در هر کجاست این جماعت کفانی بزرگ است  
 این راه مانده را در شکر و جوانین نماز بزرگان مانده ران باور کند که تا علی  
 پادشاه جدید در یکی از اصحاب مانده ران پادشاه تا به اولاد و امت است نمود  
 بعضی و در آنان از مسافران دست باز و بر آنکها و راه خوانند  
 وین نیز در آن وقت خوانند و پادشاه نیز در آن زمان پادشاه است





بزین تیدال منظر انان را تا آفتاب کرده دست از بیاضیه باز نداشتند و این حکایت را  
 کرد و در فرستاد دست در میان طرفین تکرار یافت که در هر دو قصه بایسته آنان  
 را از هم ساخته بر جهت یکدیگر باز نیاورد و بسیار در حرکت پس از هزار وقت  
 با هم پلای زبیر بال آنان افتاد و از اظهار رسالت و شب و دشنام و لعنت و اذیت  
 سنگ و لعنت و ریخ نگرند تا اینکه در آن روز خود در مدینه جمع بر رویه او درین  
 مهر حسین و لد علیه السلام و آقا محمد ولد استاد آقا بزرگ اصفا فی را  
 بقدر ساینه نه داین استاد آقا بزرگ با چهار پسرش چنانکه سابقا نیز گفته  
 شد از مویزین همیر حضرت باب هشتم در آراستند ان فناء باب الیاء  
 بعد از استقامت حیرت انگیز داشتند چون آقا محمد پسرش بر زبیر نهادند  
 رسید پسرش با سه پسر پسرش دست شکر و بسیار در نگاه فداق معال  
 برداشته الکر لک الحمد و لک الشکر گفته و پس از ادا عهد و ناسخ بر  
 مقصد خویش را که آنرا (قده) گویند و غیر از آنکه است بر او داشته پسر  
 با پسر مستخرج داد و باینه پسرش خدمت باب معروض داشتند که آنها  
 سعادت مافوق این تصور است که یکی از مادر رکاب مبارکت گشته در آن  
 با جلد در دست مقوم که بار و نشیما بجوم و تعاقب و زار و پهرت را از خدمت  
 گذرانیدند باب الیاء بعین کرد آنان باین اسانه دست زداد  
 خوانند سه لایحه خود و محالین بر بنیه اجتنافیه مکرر و در آنجا حجت مدینه

امانه شهر باب مقاومت یا در درخ بر تافته بنهر و از لرزنده با بهانه نیز بر توالی آن  
 بهتر از زشته نزد صلح را صاحب از زمان امان بجان آستان بلنه شده. بجهت  
 محلات شهر در حال مدافعت در غیر کشنده و یوزاریان شهر رخ بر تافته بجهت مایه  
 در آمدن بار بار نیز در او بر کرم شده یکی از امانه شهر معنی خویش را باب باب  
 کشاد داد و آبسی ز ساینه باب باب بار از کفر نمود آنمرد چندان انعام  
 و لایه و استغفار طلبان نمود که باب باب از زعفران و در کدشت با زنه مان مردمان سپاس  
 معنی خویش را ببار و ببارت بیبانت و باب باب بار کرد در این کدشت  
 ساجه برین باب باب زور قه مجروح ساخت باب باب بر بر جمله در سینه آن  
 مانس باس از زینتات و غیره خون کبر و تو به و استغفار نداشت خویش را در  
 دشت درختی بنهان کرد و معنی را بر صیانت خویش و آرد داد بجماعت خویش کوشید  
 باب باب مدخله کرد که بادت رات نیمه آن نامرد را نخواهد گرفت پس قصه  
 نیمه را ببت چه گرفته چنانس نواخت که معنی و صاحبش را چهار قطعه ساخت  
 و زمین انداخت با بر و شهابان آن ضربت حیران و پراسان شدند و احباب چون آن  
 نرسید ببعده کفر فرستایان میدادند و بهر کس میرسد نرسید و از سیکر و بانتمه خروج  
 میند و در حالت جنگ لغزه یا صاحب از زمان ولوله بهتر انداخته بود که بر رب خانه العلاء  
 رسیده ندای سیده قدرت دخول نماند و در اجازت کونه مادان را دادا شده باب باب  
 ماجه را ذن دخول نداد نامر و ت و عدم قنوت طرفین بود او استغفار کرد و در صحف

تاز  
 اد  
 بجه  
 زو  
 دو  
 زار  
 س  
 ک  
 ل  
 و در  
 چند  
 نصف  
 حد  
 ر  
 بجای  
 بر  
 س





ازان ما عام نسنه تا اذ دار الصند تا آخر پنجاه در حال که هر حسن را در روز  
 صادق معروف بجناب مقدس خراسان که شرح حالش از پیش گذشت بجا  
 فآجمع رفت و جمله از ازان بعت امانه بر او برانز خوف عکود  
 تا بختن بخت با بلب نبره ازان تا تمام رسانه لکن از آنجا که  
 ناقص مابزه از آنجا بگویند حسن نام از آنکه اصمغان بخت و جبار او  
 بر رفت پس از اذ او هر سه جمله از ازان بخت نهادت بوشه مکرر در بخت  
 و در جباروی قدر بر او خست و با تمام ازان بخت هم ساریان زمین و نمودن  
 سابق ملحق شده لکن نام این نمودن سینه را از نو تاریخ سابق ما بخت جدا  
 نکرشته گشت تا اذ آنکه بعت شده و محض باب با بخت سینه در بخت  
 اشقامت جریس و احوالش فی سینه در باب علاء کلمه الله بر سینه العلامه در ازان  
 در سینه العلامه از اطراف و جوانب بخت کسیر طلبیه آمده در اطراف رابطه  
 زنده و بایسته را بجا صره انرا خسته با انحال از آن مخصوص پس بی خوف و در بخت  
 و در گاه خسته نغز با صدها صاحب زمان قسم از رابطه بیرون مگر گشته است  
 و از بر و آرا اختیار میگردد بی جان اما در کسی از سینه میدان مخصوص  
 رابطه را انرا کرد و گفت بر ازان سینه و در سینه سینه تا در یک سوم و بخت  
 سینه با ز گویم مایهانی بر در انجمن دادند و نزد یکس خواسته چون نزدیک  
 گفت مکرر مکرر و کساده است و در هر هر یکی از معجزین علمای

در مازندران مجید و زینب و روح و تقوی و شهنشاهی بلخ و است فرستاده گفت  
 ملا فخر صدر آخوند که بار خا و فرستاده است یک اورده ام تسلیم کنم در این  
 در سدر باد ماه باری با سیه بر بند با سنج داد خداوند آخوند من خبر را محفوظ و مجرب  
 برادر داکتر این استیلا به استبانده قبول میکنم در همین وقت و شکر نعمتی  
 میگردم و گرنه بنیدیم فرستاده هر قدر اصرار و ابرام نمود که جناب آخوند را  
 اینوقت بت این استیلا بار فرودش فرستاده محقر بدین است بطور ارجح  
 فرستاده است معتقد بنیاد آخوند در وقت استیلا مابند و بدین وقت  
 سیر از اهر باوقایحی حسب لدر باب لایب پرداخت و چون اقباب از  
 رما و شرق برون آورد و دهان رانه چوین روشن ساخت کرد هر کس  
 و مازندرانان و متصد و انجاس از نور صبر آورد در المرافقه رماله سالی  
 بریح و در شغری نشسته و این از زور قنور و تعلیمات من هر چه پس تحقیق  
 از خصیقه با حدیثی با جمیع در بر مظهر و طلیق مار اسبابان کجیزه  
 چند و در این مهوال بگشت و تدبیرها جمعیتی که سید العلماء از هر طرف  
 نوشته و خواسته بود آمده در آن حواله جمع نموده و تصویرین رباطه ایضاً  
 میگردند و جگه رانه غنچه و مع الدتصال لکبار و فر اجموم میروند  
 برون آمده یا صاحب الزمان لویان امان را مشرق و پراکنده  
 و چون شب سرد است آمد و طوفانی از جهات و بصرال درام گرفته در این زمان



آنکه این سینه زنده و از روز قضیه ما با نسیم تجار آورده در چون سلطانی  
 کینه است عیسی اینجا است قبله کرد عالم را کار و نظر را مفر کردند آب در نیاید نگاه  
 پس بابی با سب برنده و از زانیاشته سن عیاه و در ط کسلی با سینه بابی با  
 در آب عیسی را طلب فرمود چون سب را آورده جمع از اصحاب انماس و دلابه نسیم  
 و در از آن حرم باز داشته بابی باب در رکاب رساله نیست و در آن روز  
 را حالت غیره نیز بفرموده و مع التون که شمارسته است ذلت عیسی را فرموده  
 من نیز با نسیم قدم در هم ایستادیم و مصحح بابی باب از این حرم عزم بردن بردن  
 و اصحاب اصحاب با آنجا که از مضیقه رساله میگویند غسان اختیار در دست  
 فانه مصابو و سابق قدر کار ما با آن کارمان با داشت با مقدرات استخوان  
 چنانکه بزرگ کنی آنجا که خواهد فدا تر تا کسیکه عرصه از هر طرف از غیره صد آن  
 آب و اخذ فرمود بر منصورین که از نسیم انجالی را دید کلام هر نهاد در تاریکی کن  
 عیسی هر چه سعادت است و اخذ فرموده بآن جمع میرسانند و بروایت بعضی از مورخین  
 روزیانه روز دست حاضر رساله استه اریافته بود که جماعتی آن برست که بر کانی  
 که یکی از سرکردگان بزرگ و در در آن ترک مانده بر آن بهار سیرفت وارد بار زد  
 شده و از قضیه انگر یافته و سوار صحبت همایین را از اطراف رباط  
 سرفراز ساخت و سعید العلماء و بارز و شهاب توپ و سلیمه نمود و دولت است  
 گفت که در کدام این روایسته که با عریب وارد و همان واقعه میگویند قرار

نمایند و با همی که خویش مرد در قساوت بینه و تقاروت انزلیه بعد از آن  
 گفت شما علی در دوس منابر بردم گوید که قائم الدنیا و منعم است اکرم  
 الصیف و لو کان کافراً و این مدیر اکرام ضیف و خدمت بهمان ابراهیم  
 و منقذ است از بیطرف بزرگ عقبات قلیات آب مساج و صور اقصی  
 سر نامیه لکن این سخنان در مزاج معبد العلی که را آنچه مردست و منوت است  
 بزده بود و علی را این در کتب است لایحه خویش و در آنچه همین عهد منوت برن  
 ریش دارد که از عهد نامهور موعودت مغیر معتقد است اندا بگونه سوافط و نضیح  
 در مزاج و بر این سرد کوفتن و یا سوز پس بوسه خروانت کردن بوج نعم  
 عباس علیان در پیش خویش بر چه تصور نمود که با این غلط نماید با رحمة العلیان  
 زعفرانی بورش و خدمت و یا اشقی و صفت مانده است جز آنکه تصدیر  
 یک نام در امام خویش را زرد باب اسب کسیر داشته پیام زد که در وجه اما  
 بار خردش باشما بخواهت رفتار زده اند و ترک انسا نیت نفع نه عا  
 و اقد و همان آنها بهم نیر در زور نرم انسا نیت و زکیه منوت آن  
 بعد که با شما بجهت سدی که در هر منعم و از جهاد به برانیه و تقاروت  
 بسند لکن از سوره بر رسوا و منقذین و از کایه کنی و که در میان  
 او ایشان قدر واقع شده و لغوی از طرفین گفته درین است و چون  
 بار شانه نکت و ناسته کرده و با چه منعم و از کایه کنی و که در میان

در رسیدن سمرقند در بهایمان - جایز نبرد است و این شهر حواری است  
و غلبه بر در است و عدم انعام مملکت است و موافقت و یا است عا  
با مالیه این بر صورت خواری است صلاح وقت در آنست که عا اوقات  
عولیس برادر این فائده در سه و راه خویش پیش گیر باید است - پس از اصغرا  
و معیام پانچ دارد که البته مسیح دانسته لید که این است از خراسان بغز  
رمانیت عدالت عالیات بار بسته اند و در هر سترجا در عرض راه  
باینان از فقه سده چون عده از این روزگار باید کمانی و بعضی  
صناعت بهای شده بجهت زندگی اباد بیاید که بر و از زمانه از نطق از نظر  
مازندرانی بسیار شده و چون کجای مازندران و زو که از هر خیر حلت  
باید شاه اعتبار یافت مقدار این حال است که سوار از جوانین  
و بزرگان مازندران از ماورین فقه و زانمانه کردن که بجهت فوت نباید  
طرف و مواع از اینست اعاده و قطع الطریق سید قوافر را بسته  
و جمعیت نما سپاه و جنگی نیستند اغلب علماء و سادات و ارباب که  
و تجارت همه بهتر است در یکی از شهرهای مازندران است که بجهت نابا درنا  
میدر با بیخ بر سه و اعاده است که در آنجا معرفت زیاده نگاه کنند  
در هر وقت شهر از نابزدن بزرگترین جو معرفت این شهر میوم و با سینه  
بجمله سابقه هنر است میان ما و مالیه این بر منجمله از الوه بر جانف و کما





شرح بر سر ما و با حق و انوار الطریق می آید که استوار  
 در جهت مملکت مردم می آید و در این مملکت که پادشاه در آن نشسته و مملکت از آنست  
 افتاده است نظر می بیند که در بازار اشغله می خواهد بود است حال خرد  
 فغان با زیر دستان چه خواهد بود چنین کسی را حیدرعلی باری و در کار خویش  
 و با برودت آنها طلبیده و نیز با بتجارت از آن کس که در کار خویش در بازار خردن کار  
 است چون محصورین را با بعد از تعالی بدین از شهر بیرون شدند خردن نیز  
 تا بولاران مراجعت و مع اللها هر را بر بدین راه و محافظت انجامت و با  
 را از اجار تعلیمات سعید العلما رنگب رز و در وقت راه شده چون مسافری  
 راه بیوزر سعادت تعالی باب از باب باب اذن مراجعت طلبیده و گفت  
 مستور بیرون بیرون نما از شهر بیرون مراجعت و تعرض با برودت آنها بود که بهر  
 آنکه بعد از این عبادت نمایان و طروق امن و امان است هر جا خواهد بود  
 مانع و راز حرمت این گفت در رسم و طبع بعد آورده بازگشت لکن خرد  
 و سوارانش مراجعت کردند در اینجا از زمین طلب می آید که سعادت تعالی بدین  
 از خرد و تعلیمات سعید العلما و در وقت خرد در حق باب به بنجر بنده است  
 و البته خرد شده سعید العلما را با سائیس باب سعادت و بدین نگردد و بخت  
 هم وطنی را مرجع میراندت با بجه خرد در این اب رانی در راه بهمان  
 نظر مستحق ما بر بدین باب باب و میرزا میرزا فخر ولد میرزا مهر باقر فانی که

جوانی صبح لعلش در خوش در جاست تالی نسیم در بود بسیار بسیار و او  
 نایب معین و از هر یک پریشی و از هر نفسی مطلبی سؤال مینویسد رسیدن بر یکی فاد  
 کلا که در کوه و مسکن خرد بود ایروالوس و غیرتس در آن نواحی سکونت  
 میگزیدند خرد و از باب باب بجانته خویش دعوت نمود که چند روز در رفا و بقلا  
 اقامت و استراحت نماید تا طریقی و شیرینی حامد نماید در آن زمان  
 جوانی نوا را در آرزو خرد و بجهت خویش را با باب باب رسانید  
 وقت زنده از هزار دعوت این فاسق که کتاب از خدای نوح را قبول نمود  
 که فانه و در رام افت است نه محض ضیافت و کمر استریا که بجز آن  
 آید از آنجا که باطنی خرد و اگر داشت که معصومش انداختن آنان بجا  
 در میان امیر و مخالفه و عبت خویش و اجار تعلیمات سید العلامه سید ابی  
 در حق آن جوان دعا خیر فرمود و از خرد و نیز زبان خوشی سعادت طلبیه و  
 و هزار تشکر و استنان نمود که مرا بخیر تو امید نیست نرسان و از آنجا  
 در میان راهها بر میخیزد و هم خجسته می رسد و معصوم و معنی خرد اذن مرخصی خوا  
 که بجانته و کاسته خویش برگردد و از سرداران انعام طلبیه باب باب میر  
 هر باقر قاسمی امر کرد میصدگان با آنان به در اینحال نهر شده وقت بعد  
 و از رسیدن باب و محاسب برابر یکدیگر و وضو و ادا از وضو ظهر ساره  
 شده نیز از امر تو نیز میصدگان را آورده بخیزد گفت باید که تو بر هر خرد

بیارند و بر سینه قدرت میرزا فخر را بیاورند داد که مایه لایب سواران  
 شما میخیزد تا آن اتمام و ابدان است خرد و گفت بموجب موافق سید علی مال و جان  
 شما برین هلال است بخوابید با میخیزد تا آن بر این بزمه ایان که سخن این مدار است  
 بعضی اصحاب بارافش و بر ستاوردن آب و نمود در هلال اشجار حضرت  
 بعضی خرد و دید وقت و وقت است سواران خویش گفت بموجب موافق  
 که بگذرد و هر سید علی گفت شده و اینک در بعضی است مال و جان و  
 هر صفت و ناموس ایان بر ما باج و هدیه که از شما دار است بزمه بکشد  
 بگیرد بزمه و باجه در حال و فرستند نیز سواران که چنین عمل را  
 از کرد و در زمین خویش سفید باید در اینجا مگر که نشسته را بجهت کنیم  
 که در دایره اشفته بخوابد و برگردد رفته بکشد. برابر سواران ایان  
 بجهت بجم آوردند چون صدر گفت از هر طرف حضرت بزمه شده  
 صبح کردید مایه لایب بجهت جمع آوردن اصحاب امر بلفظ اذان  
 در این حال میرزا فخر <sup>توجه</sup> که یکی از علمای نامدار زمانه رفت و میرزا الطبع  
 مستوفی که نسبت با در شاه افشار میرسانید دست خرد و را کرده و از  
 هر جهت آمدند و بر سینه نه مقصود اصعب شما عیبت خرد و باج داد که  
 سه چیز از شما میخواهم اگر دارید راه سلامت خواهد رفت و اگر نه خواهد  
 میرزا سید علی را در بعضی دارم که میرزا فخر شما را بر احوال و باج کرده است گفته آن

به جز کدام است مانع از ادبخت سیب لب را بنحوا هم جویم شمشیر  
 سیم آن لیر را باین سیم نماند میرزا آخر تقریر گفت شاید با لب لب سب خویشی  
 را بنما بخت لیکن شمشیر احوال است بکسی بود بزرگ که آن شمشیر باید کار بخش بر کوار است  
 و با لب لب از ارغان خویش دست بردارد کفار نزه گوید از در آید مسوفا  
 این شمشیر در دست حضرت سیب چشم معبر در او این ایمان با لب لب در شمشیر از کار  
 با لب لب در دست مبارک که شمشیر ابد است و قاشا کرده با لب لب بخونگذاشته  
 حضرت است نمیدانم شمشیر را بدست مبارک با لب لب غنایت فرمود که در  
 این نما لازم خواهد شد شمشیر که در آن شمشیر خویش دست و دشمن کفایت و در  
 کرده لذت از انوار غنایت حضرت بهر دست با مجله بر از هر تقریر و نیز از لطیف از  
 خبر و سوال کردند لیر کدام است بعین و عدم و امارات نماند که معقول بر  
 هر کالم و لیر نیز از هر ما و فایده را که سبق در یافت بطلید آنان را از شنیدن از  
 سخن عرق است و غیرت نوبت بجنبه بر از الطمع را بر اطفال خبر گفت اینها  
 بگو ای طیرت بر آید در کسان شامه شروخ بر تافت نماند که بسیار آید  
 میرزا گفت بهر کس خجسته از از نام کشید بجا بود خدوخت که تا  
 قبضه فرو رفت و انور کشید و خبر کبر کشید این را بر از نام کشید  
 رزنگی بسیار بچو چو چوین دید در زانی شمشیر کشید حضرت کار بر لیر  
 هر روز خبر و معجز و بعلبیه بواران که از حضرت بر آید خویش اگر با لب لب

خست بر آن متولد شده نوزاد را در میان سینه مادرش گذاشته اند و در آن  
 مجلس نسبت فرزند و مادر و پدر را با هم برادر و خواهر خوانده کرده است  
 و در آن مجلس با بیاید با بیاید چون وضع را آنگونه دیدند همه مجلس شده  
 و محاسن نیز بر آورده راه افروند باز صد را صاحب زمان با بیان معجزه اول  
 انداخت و در آن در محضر عجب مانده و پیش افازد با بیان جمله دهم  
 میزدند که اقل چند نفر از زمان را بکنده خون حسرتی سینه و آن که  
 میزدند و بدین نحو را می نمودند بماند سینه نفعه چند نفر از سلطان حسرت  
 حاج میرزا حسن رضوی را سینه که پیش از این حیات را در سوره و در آن  
 مجلس فاعله یافته بود که غیب السیه و مخرج هر دو داشته است گرفته  
 و در حسرتی می نمودند که سینه صاحبها سینه آن بیاید آن مرعی  
 مظهر سینه حاج میرزا حسن را گفته است بیان معجزه از معجزه محاسن از اول  
 در آن مجلس در غم و سندان گفته با بیاید اگر کرد و در عابره پستانینه  
 و همراه میوزد و در آن حسرتی از هر طرف هجوم آورده و حال جنگ و آرزو  
 کرد و او شده و راه محضر سید رحمت و صاحب المردی و از آن سینه خرد و بو  
 با بیاید با محاسن فرموده اعمال و تقالید این را بر نیرود و سینه را  
 سینه که سینه آنانی از آن تو از راه نفعه در سینه و سینه را در نفعه  
 نارنگی سینه با بیاید و همیشه گفته در این سینه معجزه ای در جوانی محضر

بر میوز در آن حال در شنیدند بر آنجا هر روز در آنست منصور تشکیه آنجا کرده  
 در عهد است و البته ما من و از راه کفار خواهد بود نسبت در شنیدند در بسیار شده  
 چون روزی که شنیدند معلوم گشت طویل و کاف و خانه ها سنگینه جبر است و کفار را  
 زیاده در راهها حوایا میزدند و چون یک سر کینه ملافتی هر روز در پیش ملافت  
 که هر روز علی را حجاب بالبدن بود و در آنجا دیدار نمودند در از ملاقات  
 آنان بی و خفا گشته بود که در حادثه فترت و جویند از بابی منصور و چون  
 شده از آنان جویند فعال شده تا به نام دادند که سواران خسرو و مارا گرفتار و از آن  
 آید همچنان او را در راهها خرم برکتش ما کرده نظر علیجان که مالک این راهی  
 بنام از دست آن گرفتند چنانچه بالبدن از شنیدن این سخن  
 میرو و عابد از نظر علیجان فتنه گشت و با حجاب نیز از آن گریه فرمود که بر اقبیت بیاید  
 عباد از شنیدن و سبقت نظر علیجان معاظه اعدا کرده با شنیدند آنان از طریق خود  
 حقاوت بسیار با همه سواران خسرو و خانه دشمنان خود از خانههای آن گریه و ستاد  
 و استملک نمودند و در آنجا مشغول شده در همه وقت با همه عباد آنان نیز از حجاب و کلاه  
 و شب و روز که کلاه خورشید گشته بود از آنکه شنیدند در پیش است با سینه نقره از علیجان  
 نظر علیجان را از حجاب گرفت که بدست او افتادند که آنان با آن و در آن بر ساندند  
 چون مسافری را در عهد یک باب بالبدن بسیار و بهر بار بار نماند و در آن  
 اقدام نه بدست زیرا که از آن گشت چنان که در میان ملک صدای شنیدند در آن

در این حدیث می آید که اگر کسی با پدر و مادر خود در میان برادران خود در وقت  
سیکویه و عده نهین شمرده و خوراکش آنان را عذر در بطرف صوح و برین هم  
مقتضی نبوده زراگان یابن سودیست که او نیز بگوید که از ما فرزندان تا قرینه نظر علی جان که  
زیاده از یکسکه است و نصف را بجزای جمع تا صحر ملصع کرده و تا آنوقت شب در زندان  
بسته است که منته و مانده شده بود و چون حکم علی بن محمد بن شایب (ابن ابی نعیم) شنید  
از این سخن بسیار شده بیاید با برادر و خواهر بکلی از سینه که فال و بزرگوار  
سوار گشت پس بیاید با برادران و فرزند و برادر رسید اسم این مکان هبیه یا بنی داد که  
انجاء از فرانس کونیه و در وقت چهار این زمین معتز بن شیخ طبر سرت که قاعده بر سر  
شد در آنجا مانده که خویش و مرا کب و دهها پادشاه چنانکه از دسته و مانده شد که با یک  
گفت از این سخن شکر با همان که است پس شکر را نهند و را میبویزند تا بقاعده و بقیع شیخ  
و آه شده تا بلبلیه بسیار شده گفت انا لله وانا الیه راجعون  
چون که بجزیر می است که مدفن من و پدران من است و بسیار آقا بزرگ آورگان  
اصفهان که یکپوش در آنجا نه و در میان فرزندان چنانکه از پیش که شد چون بقاعده دادند  
در حال برت و سادت گفت انجا قبر السلام است انجا تر عاشقان است و بجا است  
انگانه که من نشان و دلا دله است و در میان است و در میان است  
در اینجای است که موقوفه سحاب تا بفر سگردد و قدر محدود است و آن است که  
با بسیار از جنوکت از خواستار مادر خود از دوش برمه جاوده کس الی الله

کبریا عارم زیارت عبادت عالی است از عبادت و محبت مستقیم در نظره و خواجه  
 با نوح بران بود که رسید و با همجا سخن وعده نماید و حق داد و خرد حکام ترفیع الایمان  
 در سخن با کوشش و شایسته عبادت نماز بران و عبادت جویش و عجز از رسان بران  
 عینه بود و در وی نزد کلمه نماز است از آنکه که سابقا اشارت بران رفت و عبادت شود  
 التوجه نماید و صاحبان را در این باره در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 و در کوه و بعد از آن اعلام با همجا سخن بر سر شدن ایام اسراحت و عبادت صاحبان الام  
 و در وقت نیندیده معاد بر سر است و اگر زیارت عبادت که در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 شکایت برین اوقات از خبر این بود و اگر عبادت و عبادت در زمان بی حیوان زیارت  
 عبادت عالی است و عبادت و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 و عبادت که عبادت و عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 ظاهر سازد و در اینجا گفته از خاطر قاری رسید و آن است که بسیار است و اولی و دومین و عبادت  
 تا کجا که عبادت و عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 عبادت قائم الایمان و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 زیارت است با عبادت و عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 عبادت عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 منصفان در توابع الامم است که در دید و عبادت الایمان و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت  
 در جهت عبادت و عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت

در جهت عبادت و عبادت است و عبادت در هر چه میخوانند و عبادت نماید و عبادت



بود نقض عهدش که شهر کردید بفتح مکه که در آن این اسلام را توترا بست و توت بود  
 بازه دریا صید کردید حال در صحن اگر کسی از احباب و اخبار احوال میکرد و ارباب شرفه  
 رفوخته تمام اندیبا که نموده بعلیه سید القوم مبعوض الغیب و حجاب بر نازل شده انحضرت  
 را اعلام و اخبار نزد که رفت بجا مکن و خویش و همسر رفت نینداز و توت را توت  
 راه نخواند داد تا آنکه بکم برزد و فیلوف اکثر رتبه شرف و به هم میگردید این قسم است  
 عرفت با بلبلاب مع الصائم بریارت مشایخ و مضطرب معیر که حراق که معصوم بود برای  
 در المقدمه و افتریح که حوادث همیشه مازن بران بهم باشد که شهر کردید با بعد از آنکه  
 و انتشار امر از اینست که حضرت مولی العالم عبدالباقی و فرزندش که نسیانیت و  
 احضار شخصی در سمرقان در گاه بربا و همچو نبرد و آنان از این اناست منزله و بجز  
 همه شد قدر حضرت موقر علی را و وارث بدین سبب و بران حضرت میسی دراز  
 گویند آنروز راز صحرا هجوم قائم اندیبا بکارطان و توت و غارت کردن  
 با بلبلاب عالیزرتت را که از پیش رقم یافت همه برابر ارتفاع نه امجد و اعدان  
 صیت دعوت نماز را بنفایت زیرا که تا ارتفاع نه احاصرتو توتیه نفوس بعین نام  
 و تا توتیه نفوس حاصرتو توتیه و انبیا حاصرتو و تا توتیه و انبیا حاصرتو اقبال نصیر  
 است نفوس و تا اقبال است بیفته روح حیدر ایمان و حلفت تا روز که مومنین از انرا  
 رسد و انزال کتب جز آن نیست ایجاب نمیشود اگر چه جابر و کرا این مطلب با حوادث است  
 بود یا محله عینان کن بجهت ناست را اینجا کرده شده و از این راه که شام فاضل مایه



صبح او در منتهی لوله در گوشه ار از زلالیار نفعه ایار نفعه و چون نفعه علیان از نفعه  
 مد اگر است و مجار علیان است در یافت نفعه که از لوس و شیرت خسر و قار و قنود و قنقین  
 و حیات حیدر علی که بی اختیار خسر و سوار کیشش دارد بخورند که است که با این  
 و احمالش اگر بر ریحانی و تن داشته باشد یکی را سلامت بیرون بزند و لایه و اصلاح در  
 استخوان از زواد کتختن باید کتختن تا از طرفه در و معاویة یا سحرش آمان برسد  
 و از آن در لوله نجات بخشه پس نفعه علیان بر ایل قدرت و قیام نمود و معادل است  
 حوزار پنج یا سبب بدیه و قدیم با حقش نمود چون مسکن در نفعه نزدیک بود از مالک  
 نفعه که در کاهرها در ملبوفات فامه از این قدرت سبب سبب نفعه و از نفعان  
 میگردد و در زنگیرت قدرت سبب سبب بر سیه و از نفعان مستقیم میگردد و در  
 در منزل خویش فقه و عاقل غیر نفعه سبب سبب نیز نفعه است سبب سبب نفعه  
 بخشه و خرم و ساداشن کرد پس از چند روز با اسم نام از مالک آن نفعه که نفعه  
 سبب سبب نفعه ان خویش را میگردد قدرت سبب سبب سبب و از سبب نفعه  
 در عین ظهور مروج با نفعه کرد جواب کفایت و نفعه نفعه و چون با نفعه نفعه نفعه و در  
 شیخ ابراهیم نیز گفته اند بفرم و نفعه و هر سبب نفعه قادر و توانا است چون در وقت  
 شده و با حجاب نفعه نفعه که در هر دو چهار صده را من گویند ان خویش را با حجاب  
 در نفعه و نفعه نفعه نفعه سبب سبب سبب نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه  
 و گویند ان نیز در راه و نفعه و از نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه نفعه



نه است در برخی خود در آن و بدین بیان بود و قول صحیح از آن افعال معلوم صورت گرفت  
 باقیه چنانکه گفته شد عیانت مازنه را در احوال قلمه مشکرا کرده بخوابن ضمیمه او شده  
 با احتیاط با هر طرف نند سه جهات از جمله قطعه ای که بر این قراره بیرون شده و بدانان  
 مصافه که در مجموع تصادفات نیز از مازنه را بنیاد تقوی و جمع بروج شده بدون اینکه ادنی  
 آیهی ناچجا سب قلمه برسد و چون به برودت آمد عیانت مازنه را بنیاد از تریکی قلمه هر  
 رفته در هر صحنی زول آستیا رفتم او را فریاد کرده فردا نیز ظریفی او را بفرستاد یکسکه آمد  
 ایام بود و ماه از قلمه در او فریاد کرده از قلمه نیز خبر بسیار اصیاب الزمان بیرون آمد و  
 دستگیر شد آن عمل در شده با یاد از سر و آویز از هر رخت جلی صعب نفوذ و هر طرف  
 مردانه بگوشید نه و آنرا در این است دادند است نفر از مازنه را بنیاد پیش نفر از بنیاد سوزی  
 و خبر از طرفین مجموع شده چون خبر شد بر زبان میبردند نظر علیجان باز کن قلمه مشکرا در  
 اطراف قلمه مازنه و شب از ترس با بی خواب راحت نداشتند و تا روز هشتم محرم کار  
 برین سوال بود از طرفین مازنه و تقاضای نخت است که با رجب روز هشتم بعد از آن فرود آمد  
 که مازنه را بنیاد بنیاد بشتر بشتر سوزند و سکه ها خردین ما قلمه را یکسکه میکنند فردا است  
 فرات و باید دانست که عیاد آمدن فردا قلمه را بابت جمع و امر در بنیاد  
 فردا که بود حق را بیلای نیز در تمام فرود آمدن و انقیاد بود و هموار در رفت فردا  
 بوضع و وضع رفتار میکرد با بجهت سب خاطر کرده فردا سوار شده و چند نفر از آن  
 با بنیاد مازنه نیز با هر دو تایی و نیز از آن برادر کتر با بیایب و غیره نیز از آن فرود آمدن

و قهرم کلاز و پیاده در کتاب قهر و کس از علم بیرون سینه و همدار ایضا حیدرمان  
 تا خان آستان برشته بود و باز بر ایضا علم و برشته تابان نیز کم در ریزش بود  
 علم و لجه آنان را در پیش برداشته و بر پشت دادند و سکو با زخمی را بر پایشه گوید و از سر  
 عدیه خان افغان که در سکر خویش نجفیه و مرزاندگی برشته و چندین آتش خود را  
 استوار نمود و ایضا بر یکسکه پخته با پیش و لجه است بر او آتش گرفت میرزا محمد حسن ملار را با یک  
 بیشتر بجهت صفای عدالت کرد و آتش چون از زبانان بر میخیزد آتش بر آتش بر آتش  
 و دیگر افراد دست تخته طباخچه بر آتش کشته و خردک را با آتش از قضا طباخچه کشتی  
 خود و کشتن سبک و کار بر تخته شوق است و آتش را از خانه زمین بر آتش طباخچه  
 در تخته و برش را با کعب طباخچه آنقدر کبک گرفت تا جان بلو و دهد رنگ بودند  
 رسید و بقا لکه ما زنده ایم با آتش از آتش و ایضا با سینه با هم از قلمه رسید آتش  
 کار را از نوزاد عدالت بر کشته با سبب است بجهت و لیجان و خراب بود  
 حرکت کباب و خون منزه بخت حضرت علی یک پرو کرم ملی از حجاب قلعه بود شامه و کوه کینه  
 در زلفی آن مانده بر آله با سبب است از آتش کفایت حریف قرار دارد و زلف آتش کردن  
 حضرت علی بنده از بخت اعلام با سینه و نوزاد است و بخت عدالت در کتاب  
 و آتش کینه و آتش را میان دهان لعنت و ایضا با سبب حاضر و حاضر قرار دارد و ایضا  
 مانده بر آله کفایت کفایت داد و کفایت کفایت حریف کفایت حریف و ایضا با سبب

مخرج ساختن سبب چون فرست و جان ملار از آتش است و خود خفته خورشید

ظلم



و خروج شد و چون ایستاد بپایان طاعت و از نماز بر ایستاد جمع نماز هر دو سجده  
 این عمل را موزار علیه ارامت و خروج عادت است و آنرا مکتوبه تصور است که از کثیر نماز  
 چهار نفر مستند وضع نماز در نماز و از این جهت مکتوبه خروج است که هر یک از اینها لازم  
 برود و نیز که گویند که در نماز روز هر دو در عین حرکت از قلمبه خود که امروز کسی از نماز  
 خوانده شده و این گویند از نماز قلمبه و عجزت السلام بخانه و در وجهی بسیار از خود است و یکی  
 یا شنبه باین و نیز از عیان کند هر یک در چهار گوش مکرر مکرر بسیار در است و در  
 این مقام که اینها عوارض نماز بران بود نفوس مختلفه قلعه شصت و چهار نفر بجهت  
 نیز از نماز در جمله با عادی نامع الموضع نماز قلعه را در هر نماز است  
 سایر نظایر است و نیز از قلمبه که ادب جوانین را نیز با شکست است مع جمله پس از آن  
 چنانکه باین شدت باین گرفت و بدست و در نماز است و این استیاض حال بود اگر کلام  
 و نیز بقره در شبانه روز یکبار است و هر وقت که طاعت نماز مانده رشته نماز  
 مکتوبه اتصال داشت از این جهت باز در دنیا و دنیا و نیز از غیر و تادافصل بود  
 در نماز بر پایه نماز شده اما به قلمبه نیز از این جهت از نماز و خوش و شکر و او نیز و هجوم از دفاع  
 و تمام دفاع ایصال بخدمت هر دو نام بود است بقره از نماز یعنی اولین که در این نماز  
 نیز بجهت آن که هر یک در دنیا نیز عجزت نظر را نمیندند خود هم نماز را که غیر حضرت عیسی  
 که این کلمات با نموده بود با بزرگ نموده که عبادت از او در یکبار است عبادت هر دو  
 نوشته علیه کسی را از آن است و خود آنکه هر یک از اینها بمانند در حال نماز





حوال و سرکون بود تهنه علم این بیرون در این نغمه قدمی هنر و خند که سواد بقعه  
 با فوقی اظهار خویشین مرورو منوی گردید معنی پس از قطع مایه ای قدری  
 از تعمیر و درست قلعه و نحو که آن بازند زین عراب را بجا بدهد تا در اطراف آن خفته  
 بر آوند و در طرز بسیار نیز از احباب قلعه ایامه از صنعت و حرفت بر سرته نمودگار نمود  
 تا اینکه در بخار بخاری و هلو باطلی ساز از اشغال درین زمان اجرت و حرفت در  
 میان کجی بسیار کم بود اغلب ابراهیم و فخر و در این مقام از جهاد و غیر در علوم بود و غیر  
 شد که از صنعت و حرفت از قوای صنعت مایه ای را نیز منتهی نماید و ابراهیم و فخر  
 علوم و معارفش بر بیان او علی و ضایح بر آوند و در احوال میراثی برل برت نماید تا یکی  
 در قلعه عام عبودیت و الطام و ظم نشان بجز و کجی صاف خالق نسبتا مستقص  
 مستعد زنده و با بلیغ بر در نهایت حجت و الفت سلوک نمانند تا مراتب موانع در باب  
 سادات در بیان آنان شروع و در نتیجه مانده و قلعه را بیدریج ساختمان جدید بنهشت  
 اطراف قلعه را خند و کینه نیز در برج و بازه آنرا درست کرده و در هر قلعه مسکن و منزل کار  
 بنهشت احباب بر آوند و تمام مخزن و بار در قلعه بود آنرا نیز هزار و آباد نمود بکار  
 که در زمین لزوم اسباب مطلق مایه ای شروع و در آن امر کرد احباب بنهشت از قریه  
 نظر علیخان بر یک مستعد و ابراهیم و فخر مایه ای و مان نیز کشته خرابی بلای نیز در وقت  
 صد و پنجاه باره خود مایه ای در آن بجز مایه ای در آن بلا قلعه بنهشت کجی را است شرق و مایه ای  
 در دروغ بنهشت تا مانده و با بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای بلای

بنهشت

در السیاده نظام خردوب با باریان نزل خویش مرا حاجت میفرمود خبر ساختن قلعه در آن  
 و انتشار و شمار گرفته و احباب را تعیین فرمودت با عینه پس از آن که در روزی یکی  
 را با حاجت باریان تعیین مقرر و آن را داشت رعایت لطف میفرمود و در ملازمه  
 میفرمایند و اینها در جمیع قلعه میروند در رعایت آنها همه چیز تسلیم شدند در آن  
 قدری نواز یافت که نماز را با جماعت بگذارند و هر دو سته از میان خویش یکی با جماعت  
 جماعت بماند این انتخاب کنند و در ادارت قضیه بر بر آفته انانیت و چون در قلعه  
 خانه یافت و در آن با طرف و جوانب پیچید و مسیح فخلص و عام کردید آقا  
 و خویش از آن خبر و فادایند و در سایر صفوین ما زنده در آن بنوا سید العلماء بگروه  
 و بسوی قلعه ساجم کردند و جمعیت عظیم کرد آورد و از بیطرف است قلعه میروند برین در جنم  
 را در این قلعه نزدیک کردند در حال عدم از زیاده در بیرون قلعه بمخرج وارد شد  
 و این قلعه خبر میجویم ما زنده در میان بعضی قدری رسید بفرستند از احباب ما زنده  
 قلعه مرا حاجت بفرمایند و الملكة بقلعه اندر هم اکنون بدو در یک بیرون قلعه نماند  
 و در بابا محتاجت و مواقع مستثنی با بنیاست کم احتیاج به بنیینه و ما همین را بگری  
 نشیند احباب بفرستند هم کرده لشکر ما زنده در آن و اقوام و غیرت شتر و دست باسحال  
 و لاسه سبغ بفرستند و بطرف قلعه بیا آن نشیند ما سوار به بکار رود  
 چند الملكة قلعه بماند آن از زیر بنا گوش و طرفه را در قلعه بیا آن میگرد  
 و آنان بفرستند خویش از جانب خویش بنیینه و بجز حساب بر زنده و این یکی از امور بگفت آورد

خارج العادیه از حق نصیر فرودیز که از تعبیر السیف انجاب مخلصه و ساقی از حرم

پشت کز از دست و بقیه حالش در این مجلد شرح سعادت و مال گامش که در

بزار بوسیله خبر در دست اتفاق او که الشاه در مجلد نامه رقم مراد بر پشت که در آن

میں بابی با بیا کرده از جانب قدرش آمده و ما را مخاطب داشته گفت که امر را

باید و ایان رهائی اگر شما حقیقتاً از ما دور چشم پوشیده و از عیال و منور

کسته آید اگر در مقابل این مخلوق ما سازین در قاتلش و در سینه حوت در غلغله

شما باقیست و در هر نما خطور نماید که از تیر دشمنان اجتناب کنید پس بعین برهنه که

روزم است گوهر و انقطاع ما بر فضا که از سید است و مقام سیم و رضا و تهور

بهر فروقا در گذشته آید اگر قلم ضامبران ایام و ابراز اوله عهد فکرت است که در

تمام با شید رویه سعادت و زرش با فوق آن مقدر است و اگر لذایع تمام بر

رضایت دارید باز عقین همین بر سینه و کوشن با شیه که ایگنی لذایع بر شما دارا کوشن

است چون با بیابان نام قوس را با با بخت بر می نمیرد و ظاهر کردید سعادت از شما

آن بزرگوار خلق به تخم خیرتال بیبر از این بویاید با بخت و جان قوشن

و حالت سینه و غفلت و در سینه نشانی کردید که اگر بر در بیان نور آتشین سینه

بیرا شست از این اسان کوشن سوزان مراد فتنه حال که پس از آن در خاک عدم

هر کس بجا بجز این مشبه با هم صحت جو مقدر شده بود و این انفا بر این جمعیت که ما را

فقط

با این تیر و این سبب با آنکه بسیار مبارز یک آمد بجهت ما مرا حجت تعلیه نمودم  
 بجنبه این نزد این و تالیح سید العالی سیاح علی و همکاران از زمان نیز در وقت این اجتناب  
 در حکایت است معقول بود بعضی حرفه بر باغات گفتند که جماعت سبب تعلیه نمودن  
 را دست داده و تعیین کرده اند در قیام بر شماردها است کارند در آنجا رد آورده اند  
 و آنکامات برگزیده و قویترین جمع آورنده در آن وقت بیرون نماند و افانته است  
 بر رفع این عادت نیز در این امر بسیار وضع افان است و بشماره معجزه و بشر حقیقت  
 بیع اظلم است بجنبه برشته تیر کشیده بر بار دولت کسیر داشته در چون او را بر این  
 و سلطنت ناصر الدین شاه بود که خویش جوانه جدید را مکتب و بعد سه ساله بود و زمان  
 امور عفو بود است میرزا تقیخان وزیر نظام که نماینده بامیر نظام و امیر انبارک  
 باقیست معویض نمود خویش بعضی دیگران را در زیاده رو جات و بیروت رند استغفار  
 و وزیر و میرزا تقیخان بیرون میسکه در چنین امر هم شصت و شصت نمود و خردی در آن  
 و متولد نشین این و جا سوسان بفرض گفت حال و خبر انقیال که شاه قاجار است  
 را اینها منشی در مجلس نشانی با آنها را این امر داد داشته است و یا تحقیق معده را نظم  
 در لا و خیر و اظلم و بکنایه بر سخن و خویش در هر خبر کرد است و در آن سوره و در میان  
 با و در آن که اند این در حال با که گیس و خانکه طبیعت استعداد است و سبب  
 راست و بود در زوایا ملک و در آنکه و در باکی نام بر معده بود و همواره کار و زمان  
 دارد و چنانکه در او این است بر این اشارت رفت عمل از آن در این توضیح و بحث بر سر

سپاسه بجای رفتند در میان و علم خود در بار سلطنت نمایان نمودند و در مجلس مشیقه بیاید

در میان زادگاه سلطنت و جایگزین در آن با مملکت طرفت نمودند و در میان بحال بحال

توجه داشتند حال امور قضای و ریاست ملت در دست خود و در میان اتفاق از همه امور واقعه نمودند

یادزدست هر مرزا آقاسی اخوندزاده خان زاده که از سیاست مملکت در این عوالم

بجز تیره است و بدست مرزا تقی خان در میان یک و در میان است که در علوم هماننداری

حرف خود زین و جوکار معلومانه داشت و غیر استبداد در راه استعدال سعی حسن سیاسی نگذاشت

مزد و چون سائقار را موضوع طرح اطراف مسئله گمانه زده شد که کم کرد در میان آنها

مقال بر قافیه برتبت شد بدویم با حضور میگویم در میان است حکما هم کرده

سیاه و امر او خوانین باختر و طایفه ناز ترکان نوشته و آنان برابر تملع وضع نامه مامور

و نامزد فرمودند خوانین و بزرگان با نترمان با خود خوانی و او با حسن فیهت در میان سلطنت

فیهت از فتنه و عیان و در ماقبل داشتند و مسایه که در میان نمونه از چوبک و جهانه

کرد و آورده آمد در اثر فتنه بره رفته و بشکر بنه رویدند از اشغال و تیره

و آنان مسکله با تخصص قلعه تیران را میزدند بی از بشکر نشینان خدمت قدوس

سختی کردند در میان است امر او عذر در انجا باب رفقا آنان را از بشکر میگویند گشته

در همین حرکت هم بسز خود را این جنبه از آنها گشته شدن کسی مقدر نشده لکن

بظرف نفوس گینه قبول هر چه خواننده کردید پس از لغت شد عاقبت از زبان بصرای

صیبا صاحب الزمان با نیش، راحه حله در شده و در زمان قید مانده در میان

ساریه مشکو با بر روی کرده و از ایشان برداشته میسر ما متوق از آن در دست همکار  
 از غیر متوق جمع کثیر رفته شده بعضی از اطراف قلعه با بنده سندن و باها  
 فتح و تصرف از این جهت است که در این زمان تمام این قدر و این میرا هم از آن که متوق  
 و بدست ما در قلعه ما بود و هر که در آن وقت و آنجا بود بر دست ما بود و هر که  
 کند و نیز از این جهت که در دست ما بود و در دست ما بود و در دست ما بود  
 در غیر این جهت اما در دست ما بود و در دست ما بود و در دست ما بود  
 و بنا بر همین و این سید معلما عالم سا با در قلعه و در همه شو ما جناب عرض متوالی  
 از آنجا است که در دست ما بود و در دست ما بود و در دست ما بود  
 و احرام قمار عریضه و غیره او از دست ما بود و در دست ما بود و در دست ما بود  
 عموم آنجا است که در دست ما بود و در دست ما بود و در دست ما بود  
 و در حال این پیش آمد که با ما در قلعه است و در دست ما بود و در دست ما بود  
 ما را در این این سنگار قلعه محبوبه ملزم داشت و مال کار ما خورگشته است  
 چیز تفریق است و ما نیز حاضر شده ایم که با آنچه شدن فوننا در حین است  
 نیست این بود مبارک ما گوشت و در عالم نمائیم اکنون که شکر است  
 پس از این سنگت از اطراف و جوانب این قلعه را بنده سندن عاریه ما  
 با دست و سمن بر روی شدن آماده ما آن یعنی که در دست ما بود و در دست ما بود  
 برادر بیان که از دست ما بود که در دست ما بود و در دست ما بود

در دست ما بود و در دست ما بود

خواهی بود و بیچاره است بر او غلبه بقیع منتهی خواهد شد پس بیچاره باز است  
 جامع و با خبر در میان نیست هر کس مانع رفتن است ز خود ز خویشی بر از این دلخواه بقا  
 بخشید و اگر کسی ز غفلت و انفعال در این کمر است بر او روزی از روز بر او  
 برهان باشد که اجبار و الا کم در زمانیت و تعلیف سابق نادانان می کنی  
 بزمی چون احباب و فلا در میان استوار این پیام قدوس بر از زبان رسیده  
 بی شوش و پریشان گشته همگروه که بر در آمدند و سخت بر سینه پس از آن  
 و نه به مانع دادند که اول آن خون مار ز خونگش و حضرت قدوس یکنین است و نه حال  
 و حال و این حال مار زبان و مال و این حال که خیز ز تانیا مار خستین و بلیه لوم  
 بدین دست بدو حوضها گذاشته ایم است با هیچ عیاشی و منور زود ایم چه گشته  
 شدن در راه خدا و استرضای عداق بهما اماکن داروید بر ایم ناگش در هر  
 این جان نگر در راه صاحب بر در بار خیر الله در بار اعداء حکمت الله است شما و هر که  
 چگونه زهر متوجه که از این فیض و رحمت فطری و سبب کبر و بهر وجه بودیم اگر کمتر  
 بستیم با هم بر دم کار گشته حرام شد باز با هم گشته میوم خوارت ما را آن در نگید  
 بقدر عقیمت پس از این جواب انگاه همگروه برخواست دست برت با ایجاب  
 که از این چنین دست قدوس و رحمت مبارک حضرت شباب عظیم پیدا گشته دارد و  
 مضامین کند و این عداوت بجزید عهد و پیمان بود در نه وقت میرزا مهر با قویتر  
 در نه وقت و تکرار که لوزم قلعه فراغت یافت از آنچه از خود و جزو فارم داشت و گناه



و شماره از تحت میاوردیم در صورت در صورت است در صورت است

و این عدد و بکن بود که آن حضرت در طوایر کتب اصحاب بر قلعه فرستیدند و در آن

بجود این مقاصد انکارند از زمین سابقین او این مسموم شده است و

و این نیز بر تحت آن گویم سید بزرگم این از بدین است که تعداد آن

مجموعه متبرعان بسیار و افزای بسیار در مدت ماه بر اول و قمار و هما

و از دو طرف زود کرافت کما زده نهاد است و در این نظر سلطان کرامی و با

بهار در آن کوه فتح ابراهیم صورت زرافت و اسکند او را در مدت و قایم

طبری رابع و شاه نوشته بطارقه است زیرا که در ایام خرم این سال که در

بیر از راه سید شریف باشد با سبب بعلبه و چون در کرم از اول در قلعه

با کسان خسرو قایم نه و سید لشکر عرب مانند زمان مازات

در میان بود لکن اصحاب بعد از غده در محله بسختی بقیس نمانجایند بود اما که

زمانه نزدیک با اصحاب قلعه مراد و نوشته در مساحت و محال است قلعه

تروم مانند بران در قاعی و مبارک بود بفرقه قلعه و خارج قلعه ملاقات

بجز سنان لازمه بر طبق کما تبث توان میزند و پس از آنکه یاد شاه

سلطان از بزرگ حرکت کرد و در آن بفر سلفت و در آن جالس شد امر

مدارست سخن یافت و بقیه است بعد از آن بکوشش در دربار

اعبات نصابت نمید و حق عساکر و ترده پس سلفتی بکار افکار اصحاب

در صورتی که در راه سوادکوه و در راه سوادکوه

بافت و باغات قدیمی نیز که در این راه است که در

وقوعا استعمارگران و بعضی نظیر سزما و ...

توالی و رزادف کما استعمارگران چنانکه گفته شد

در وقت غلظت رزادف حاکمیت مازندران سزول کرده و حکومت آسمان

برای امیر علی سزادف سهام الملک داده و بنا به سزول و سزول

سزول نامزد کرد و خوانین و وزیران لشکر مازندران که از آنکه

درست بود که سزادف در وقت و در زمان سزول و در وقت

مجلس سزول حکام الیه کما است که با سزول و سزول

سزول سهام الملک با سزول لشکر از هر آن سزول و در اول

۱۲۶۵

با سزول و سزول و سزول و سزول مازندران و

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

سزول و سزول و سزول و سزول و سزول و سزول

این کلمه را ...  
و ...  
...  
...  
...